

ژن خودخواه

ریچارد داکینز

ترجمه‌ی

دکتر جلال سلطانی

انتشارات مازیار

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار مترجم
۱۵	مقدمه‌ای بر سی‌امین سال انتشار کتاب
۲۵	درآمدی بر چاپ دوم کتاب
۲۹	پیشگفتاری بر چاپ نخست کتاب
۳۱	درآمدی بر چاپ نخست کتاب
۳۵	۱. از کجا آمده‌ام؟
۴۷	۲. همانندسازها
۵۷	۳. مارپیچ‌های نامیرا
۸۷	۴. ماشین ژن
۱۱۱	۵. ستیز: پایداری و ماشین‌های خودخواه
۱۳۷	۶. ژن چیرگی
۱۶۱	۷. تنظیم خانواده
۱۷۷	۸. نبرد نسل‌ها
۱۹۷	۹. نبرد جنس‌ها
۲۲۷	۱۰. تو پشت من را می‌خارانی، من سوارت می‌شوم
۲۵۳	۱۱. م‌ها: همانندسازان جدید
۲۶۷	۱۲. آدمای خوب کارشان پیش می‌افتد
۳۰۳	۱۳. دست‌یازی بلند ژن
۳۴۱	پی‌نویس‌ها
۴۲۷	نمایه

از کجا آمده‌ام؟

حیات هوشمند بر روی یک سیاره هنگامی به بلوغ خود می‌رسد که برای نخستین بار چرائی وجود خویش را در می‌یابد. اگر روزی موجودات برتر فضایی از سیاره‌ی زمین بازدید کنند اولین سوآلی که به منظور ارزیابی سطح تمدن ما می‌پرسند این است که: «آیا آن‌ها هنوز تکامل طبیعی را کشف کرده‌اند؟» موجودات زنده، بی‌اینکه هیچ‌وقت بدانند چرا، بیش از سه میلیارد سال بر روی کره‌ی زمین زیسته‌اند تا این حقیقت بر یکی از آنان طلوع کند. او چارلز داروین بود. منصف اگر باشیم باید بگوییم دیگرانی هم بوده‌اند که اشارات مختصری به این موضوع داشته‌اند ولی داروین بود که برای نخستین بار دلایل منطقی و قابل قبولی از «چرایی وجود ما» ارائه کرد. داروین این امکان را به ما داد که جواب معقولی به کودک کنجکاو بدیم که پرسش‌اش عنوان این فصل است. ما دیگر هنگام مواجهه با سوآلات ژرف مجبور نیستیم بیش از این به خرافه و توهم پناه ببریم. سوآلاتی از این قبیل که آیا حیات معنا و مفهومی دارد؟ ما برای چه زنده‌ایم؟ انسان چیست؟ پس از طرح این آخرین پرسش، جانورشناس مشهور جی. جی. سیمپسون، چنین نوشت: «نکته‌ای که اکنون می‌خواهم بگویم این است که هیچ‌کدام از تلاش‌های صورت گرفته تا پیش از سال ۱۸۵۹ برای پاسخ به این پرسش ارزشی ندارند و بهتر است که کلاً همه‌ی آن‌ها را کنار بگذاریم.»^۱

امروزه نظریه تکامل طبیعی به همان اندازه مورد شک و تردید است که نظریه گردش زمین بدور خورشید؛ اما هنوز دلایل و معانی انقلاب داروین به طور کامل و وسیع درک نشده‌اند. هنوز درس جانورشناسی موضوعی جزئی در دانشگاه‌هاست و حتی کسانی که این درس را انتخاب می‌کنند تصمیم‌شان را بدون درک اهمیت فلسفی عمیق آن می‌گیرند. فلسفه و موضوعاتی تحت عنوان «انسان‌شناسی (اومانیته)» هنوز به نحوی تدریس می‌شوند که گویی داروین هرگز به این دنیا نیامده است. بی‌شک به مرور زمان این مهم تغییر خواهد کرد. به هر رو این کتاب در مقام دفاع از داروینیسم

۱. علامت * معرف آن است که جمله یا پاراگراف مورد اشاره در بخش پی‌نویس‌ها در آخر کتاب مورد بحث و نقد بیشتری قرار گرفته است. م.

نیست، اما نتایج و اثرات نظریه تکامل طبیعی را در موردی ویژه کاوش خواهد کرد. هدف من بررسی زیست‌شناسی خودخواهی و از خودگذشتگی (فداکاری؛ دگرخواهی؛ نوع‌دوستی) است.

جدا از جاذبه‌ی دانشگاهی آن، اهمیت انسانی این موضوع آشکار است چرا که تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی ما، عشق و نفرتمان، جنگ و اتحادمان، دادن و دزدی‌مان، آز و بخشش‌مان را دربر می‌گیرد. این‌ها دعوی‌هایی است که می‌توانست برای کتاب‌های درباره‌ی ستیز (لورنتس)، قرارداد اجتماعی (آردری) و عشق و تنفر (ایبل-ایسفلدت) اقامه شود. اما مشکل این کتاب‌ها این است که مؤلفان‌شان قضیه را کاملاً اشتباه گرفته‌اند. اشتباه آنان به دلیل درک نادرست‌شان از نحوه‌ی عملکرد تکامل طبیعی بود. آنان فرض را اشتباهاً بر این گذاشتند که امر مهم در تکامل طبیعی «نفع» گونه (یا گروه) است نه «نفع فرد (یا ژن)». عجیب آنکه اشلی مونتاگو باید لورنتس را به عنوان خلف مستقیم اندیشمندان قرن نوزدهمی معتقد به «طبیعت با چنگال و دندان خونین» مورد انتقاد قرار دهد. آنطور که من دیدگاه لورنتس در مورد تکامل طبیعی را می‌فهمم، او در رد کردن مفاهیم جمله‌ی مشهور تیسون، با مونتاگو هم‌نواست. برخلاف این دو به نظر من «طبیعت با چنگال و دندان خونین» درک ما از انتخاب طبیعی را به نحو شایسته‌ای جمع‌بندی می‌کند.

پیش از ارائه‌ی مبحث خودم، من بر آنم تا مختصراً توضیح دهم که این مبحث از چه نوعی است و از چه نوعی نیست. اگر به ما بگویند که کسی مدتی طولانی و کامیابانه در میان گانگسترهای شیکاگو زیسته است می‌توانیم در مورد اینکه او چگونه شخصی بوده است حدس‌هایی بزنییم. ما انتظار داریم که او واجد صفاتی از قبیل سرسختی، هفت تیرکشی سریع و توانایی جذب دوستان باوفا باشد. این گمانه‌زنی‌ها عاری از خطا نیستند ولی انسان می‌تواند با توجه به شرایطی که کسی در آن زیسته و موفق شده است در مورد شخصیت آن فرد گمانه‌زنی‌هایی کند. بحث این کتاب این است که ما، و تمام دیگر جانداران، ماشین‌هایی هستیم که توسط ژن‌های مان خلق شده‌ایم. ژن‌های ما، مانند گانگسترهای شیکاگوئی، در یک دنیای بسیار پر رقابت و در برخی موارد برای میلیون‌ها سال به حیات خود ادامه داده‌اند. این موضوع به ما حق می‌دهد که انتظار برخی کیفیت‌ها را در ژن‌هایمان داشته باشیم. بحث من این خواهد بود که یکی از کیفیات بارز یک ژن موفق خودخواهی بی‌رحمانه است. این خودخواهی ژنی معمولاً به خودخواهی در رفتار فرد می‌انجامد. اما، همان‌طور که خواهیم دید، بعضی شرایط هست که در آن یک ژن می‌تواند با انجام نوعی فداکاری

کوچک در سطح فرد جاندار، بهتر به هدف‌های خودخواهانه‌اش برسد. «بعضی» و «کوچک» کلمات مهم جمله‌ی پیشین هستند. هر چقدر هم دوست داشته باشیم طور دیگری فکر کنیم، عشق همگانی و رفاه اجتماعی گونه، به مثابه یک کل، مفاهیمی هستند که از نظر تکامل طبیعی معنایی ندارند.

این مرا به اولین نکته‌ای می‌رساند که دوست دارم بگویم این کتاب چه چیزی نیست. من در مقام مدافعه از اخلاقیاتی مبتنی بر تکامل طبیعی نیستم. * من چگونگی تکامل طبیعی چیزها را بیان می‌کنم. من به این که ما انسان‌ها چقدر اخلاق مدارانه باید رفتار کنیم کاری ندارم. من بر روی این نکته تأکید می‌کنم چرا که در معرض سوءبرداشت کسان بی‌شماری هستم که نمی‌توانند بین «اظهار عقیده در مورد چیستی یک موضوع» با «طرفداری از اینکه آن موضوع چگونه باید باشد» فرقی بگذارند. احساس خود من این است که یک جامعه‌ی انسانی بناشده بر قانون ژنی، یعنی خودخواهی بی‌رحمانه‌ی همگانی، جامعه‌ی بسیار نامطبوعی برای زیستن خواهد بود. اما متأسفانه، هرچقدر هم از چیزی تأسف بخوریم باعث نمی‌شود که حقیقت نیابد. قصد این کتاب این است که جذاب باشد، اما اگر شما بخواهید از آن نتیجه‌گیری اخلاقی کنید لطفاً آن را به عنوان یک هشدار بخوانید. یادتان باشد که اگر شما هم مانند من آرزومند ساختن جامعه‌ای هستید که در آن آدم‌ها سخاوتمندانه و غیرخودخواهانه برای یک خیر عمومی همکاری می‌کنند از سوی طبیعت زیستی‌مان کمک چندانی دریافت نخواهیم کرد. از آنجا که ما خودخواه به دنیا آمده‌ایم بیایید بخشش و فداکاری را آموزش دهیم. اجازه دهید بفهمیم که ژن‌های خودخواه خود ما برای چه طرح‌ریزی شده‌اند، چرا که در این صورت حداقل شانس آن را خواهیم داشت تا طرح‌های آن‌ها را به هم بزنییم، موردی که تاکنون هیچ موجود دیگری آرزوی آن را نکرده است.

یکی از نتایج فرعی این اظهارات درباره‌ی آموزش، این مغالطه – که یکی از معمول‌ترین مغالطه‌ها هم هست – است که گمان می‌شود صفات ارثی ژنتیکی، ثابت و تغییرناپذیرند. ممکن است ژن‌های ما خودخواهی را به ما بیاموزند ولی ما لزوماً مجبور به اطاعت از آن‌ها در تمام طول عمرمان نیستیم. فقط ممکن است که یادگیری فداکاری مشکل‌تر از وقتی باشد که ژنتیکی برای فداکاری برنامه‌ریزی شده باشیم. در میان جانوران، تنها انسان است که تحت سلطه‌ی فرهنگ درآمده، تحت سیطره‌ی آثاری که یاد گرفته می‌شوند و به نسل بعد منتقل می‌شوند. برخی می‌گویند که فرهنگ آن‌قدر مهم است که ژن‌ها، چه خودخواه باشند و چه نه، حقیقتاً ربطی به فهم طبیعت انسان ندارند. برخی هم مخالف این گفته‌اند. این‌ها همه بستگی به این دارد که شما